

فصلنامه تاریخ اسلام
سال سیزدهم، شماره سوم، پاییز
1391، شماره مسلسل 51

اسماعیلیان در الموت و جنوب ناحیه دریای مازندران پس از فتوحات مغول

تاریخ دریافت: 91/4/15

تاریخ تأیید: 91/6/24

پرفسور شفیق ویرانی*

دکتر ساسان طهماسبی**

مورخان ایرانی به تبعیت از روایت‌های
عینی عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا، نابودی
کامل جامعه شیعه اسماعیلی با مرکزیت
الموت را در جریان حمله مغولان در قرن
سیزدهم میلادی/ هفتم هجری که جهان اسلام را
به ویرانی کشید، ثبت کرده‌اند. در حالی که
تحقیقات جدید نشان می‌دهند اسماعیلیان پس
از حمله مغول، هم‌چنان به حیات خود ادامه
دادند ولی فعالیت‌های دائمی آنها در جنوب
دریای خزر ناچیز شمرده شده است.
تناقض و اغراق در گزارش‌های جوینی و شکل
اصلاح شده آنها بر اساس روایت مورخان
دیگر، شواهد تواریخ محلی، کتاب‌های
جغرافیایی و کتیبه‌ها به حضور دائمی
اسماعیلیان در این ناحیه به روشنی اشاره

* استاد اسلام شناسی دانشکده مطالعات تاریخی دانشگاه
تورنتو کانادا.

** عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه پیام نور،
همکار در ترجمه و تدوین متن فارسی مقاله.

دارند. این شواهد در قرن پانزدهم میلادی/ نهم هجری به وسیله **نصایح شاهرخی** و مدارک موجود در ادبیات فرقه‌ای شبه قاره هند تأیید می‌شوند و هر دوی آنها، الموت را مرکز مهم اسماعیلیان در دوره پس از حمله مغول می‌دانند که صدقات اسماعیلیان به آن-جا فرستاده می‌شد. علاوه بر این، منابع هندی، الموت را اقامتگاه اسلام شاه، امام اسماعیلی می‌دانند.

واژه‌های کلیدی: مغول، اسماعیلیان، الموت، مازندران، ایلخانان، نزاری‌ها، نصایح شاهرخی.

مقدمه و بیان مسأله

اعتقاد عموم بر این است که سقوط دژ الموت در سال 654 ق/ 1256 م نشان دهنده پایان نفوذ اسماعیلیان در گیلان است اما این باور اشتباهی بزرگ است.¹ تهاجم مصیبت بار مغول به قلب جهان اسلام در قرن سیزدهم، مسیری از مرگ و ویرانی را بر جای گذاشت. حملات مغول در نابودی بغداد و سرنگونی خلیفه مسلمان موفقیت آمیز بود اما نکته قابل توجه این است که مورخ مشهور و معاصر آن دوران، عطاملک جوینی این واقعه را اوج فتوحات مغول نمی‌داند و برعکس برای این مورخ سنی، نقطه اوج تهاجم مغول، نابودی رقیب کوچکی مانند اسماعیلیان است. یک فرقه شیعی که مرکز آن، دژ کوهستانی الموت بود. جوینی، یک سوم پایانی از تاریخ جهانگشای خود را به این واقعه برجسته اختصاص می‌دهد.²

ابن اثیر و مورخان بعدی، حکایت جالبی درباره این دژ دارند. گویا وهسودان بن مرزبان، یکی از حکام بنوجستان دیلم در هنگام شکار، با دیدن عقابی که در هنگام اوج گرفتن بر صخره‌ای فرود آمد، متوجه شد آن مکان از لحاظ استراتژیکی بسیار ایده‌آل است. بنابراین وی تصمیم گرفت دژی در آن مکان بسازد که بعدها آلوه آمو(خ) ت نامیده شد که در ترجمه ابن اثیر ممکن است به معنای تعلیم العقاب باشد. این نام بعدها به

الموت خلاصه شد. در روش سنتی ابجد، تطابق الفبایی نام الموت، معادل سال 483 ق/ 1090 م است. زمانی که حسن صباح، دژ را تصرف کرد. از این زمان به بعد، این دژ مرکز اسماعیلیان نزاری شد که بعدها به تعلیمیه شهرت یافتند و منعکس کننده تأکید آنها بر تعلیم موثق و حاکی از این داستان جذاب درباره تعلیم عقاب است.³

مغول‌ها در پی آن بودند که الموت را به طور کامل تخریب و اسماعیلیان را قلع و قمع کنند، بسیاری از مورخان ایرانی و در رأس آنها، جوینی معتقدند که آنها موفق به انجام این کار شدند. تا این اواخر، نابودی کامل اسماعیلیان به دست مغولان به عنوان یک حقیقت در محافل علمی غربی پذیرفته شده بود. شاید از میان شرق شناسان، نخستین کسی که متوجه تداوم اسماعیلیان و سنت‌های محلی و ادبیات آنها شد، جین باپتیست (Jean Baptiste) (متوفی 1831 م / 1247 - 1246 ق) بود.

او که از سال 1224/1809 م تا 1232/1816 ق به عنوان ژنرال کنسول فرانسه در حلب بود و مدتی طولانی در خاورمیانه اقامت داشت با اسماعیلیان نزاری در سوریه مواجه شد و حکایت شرایط اسفناک آنها را پس از قتل عامشان در سال 1809 م / 1224 ق به دست نصیری‌ها پر رنگ کرد. هم چنین او در جریان حضورش در دربار فتحعلی شاه، پادشاه ایران (متوفی 1834 م / 1250 ق) به عنوان یکی از اعضای هیئت رسمی اعزامی دولت فرانسه، از مشاهده جامعه توسعه یافته اسماعیلیان در ایران، بسیار شگفت زده شد.

در قرن بعد، با تلاش‌های ولادیمیر ایوانوف (Wladimir Ivanow)، اقلیت اسماعیلی از گمنامی علمی خارج شدند و بقای آنها آشکار شد. هم چنین نوشته‌های رابینو (Rabino)، معاون کنسول بریتانیا در رشت، فعالیت‌های مداوم اسماعیلیان در ناحیه گیلان، دیلم و مازندران را پس از تهاجم مغول نشان می‌دهد و سهم قابل ملاحظه‌ای در پژوهش مرتبط با ناحیه جنوب دریای خزر دارد.⁴ از یافته‌های رابینو در این زمینه، بسیار کم استفاده می‌شد تا این که فرهاد دفتری به این موضوع به شکلی مختصر در کتابش *تاریخ و عقاید اسماعیلیان* توجه کرد.⁵ اندکی بعد مریم معزی، یافته‌های جدیدی را در

پایان نامه کارشناسی ارشد خود در دانشگاه فردوسی مشهد ارائه داد.⁶

در این مقاله بر این مسئله تأکید می‌شود که فعالیت‌های اسماعیلیان پس از حمله مغول در این ناحیه، وسیع‌تر از آن چیزی بود که پیش از این گمان می‌رفت. تناقض و اغراق در روایت جوینی، تصحیح این روایت با تکیه بر روایت به دیگر مورخان مانند رشیدالدین، اسناد تاریخ‌های محلی، کتاب‌های جغرافیایی و کتیبه‌ها تداوم حضور اسماعیلیان را در این ناحیه نشان می‌دهند.

در کتاب *نصایح شاهرخ* به عنوان یک منبع خراسانی علیه اسماعیلیان، این دلایل تأیید می‌شود و به روشنی نشان می‌دهد الموت مرکز دعوت اسماعیلیان بود و وجوهات نقدی اسماعیلیان به آن جا فرستاده می‌شد. روایت *نصایح* از جانب ادبیات دعوت اسماعیلیان شبه قاره هند نیز تأیید می‌شود و با شواهد معناداری نشان می‌دهد که محل اقامت امام اسلام شاه، الموت بود. با توجه به آن، این واقعیت آشکار می‌شود که شاید ناحیه جنوبی دریای خزر هر از گاهی نقش خود را در مقام مرکز فرقه اسماعیلی به مدت بیش از یک قرن بعد از تهاجم مغول ادامه داد. گویی عقاب باز گشته بود.

اصلاح روایت عظاملک جوینی

حمله مغول، واقعه‌ای برجسته در تاریخ اسلام بود. ابعاد مصیبت‌بار این فاجعه سبب شد تا مورخان معاصر آن، پایان قریب‌الوقوع جهان را پیش‌بینی کنند.⁷ ابن اثیر که شاهد ویران‌گری‌های مغول بود گزارش خود را درباره فتوحات مغول، این گونه آغاز می‌کند:

چند سال بود که از ذکر این حادثه خودداری می‌کردم؛ زیرا آن را بسیار

هولناک می‌دانستم، لذا در این راه یک پای را بیش می‌گذاشتم و پای دیگر را

پس می‌کشیدم. آخر چه کسی برایش آسان است سوگنامه اسلام و مسلمین را

بنویسد؟ کاش مادرم مرا نزاده بود و یا پیش از وقوع این حادثه مرده بودم و

چیزی بود که فراموش می‌شد. به هر حال گروهی از دوستان مرا تشویق می‌کردند که این رویداد را بنویسیم چون من بلاواسطه آن را می‌شناختم، بعد دیدم نوشتن آن سودی ندارد. از این رو می‌گویم این کار در بردارند چنین حادثه عظیم و مصیبت بزرگی نیز هست که همه مردم به ویژه مسلمانان را در بر گرفت اگر گوینده‌ای می‌گفت: جهان از زمانی که پروردگار بشر را خلق کرد تا امروز به چنین بلایی گرفتار نشده بود. در تواریخ، حادثه‌ای که برتر از این یا نزدیک به این رویداد باشد، دیده نمی‌شود.⁸

مورگان (Morgan) به شکلی قانع کننده، استدلال می‌کند این یک اتفاق نبود که جویی فتح الموت به دست مغولان را نقطه اوج تاریخ جهانگشای خود می‌داند. او به عنوان یک مسلمان سنی متعصب نمی‌توانست نابودی هم کیشان خود را به دست مخدومان کافر خود که از دوران جوانیش در خدمت آنها بود بستاید. بنابراین بسیار با احتیاط تلاش می‌کرد که در لابه لای اعمال مغول‌ها رگه‌هایی درخشان بیابد.⁹

نویسندگان زیادی از زمان دسون در اوایل دهه 1880م/1298-1297ق تا دیوید آیالون (David Ayalon) در این دوران، جویی را به شدت به سبب تملق بیش از اندازه مغولان سرزنش کرده‌اند و او را به عنوان فردی، نوکر صفت و حتی نفرت‌انگیز شماتت کرده‌اند.¹⁰ در این میان، ادوارد گرانویل براون (Edward Granville Browne) تا اندازه‌ای با گذشت‌تر است و خاطر نشان می‌کند که شرایط، جویی را وادار کرده بود تا از وحشی‌هایی که از سر بداقبالی در خدمتشان بود مؤدبانه یاد کند.¹¹

مهم‌ترین چیزی که در کتاب جویی درباره فتوحات مغول از قلم افتاده است، بی‌توجهی در بیان این واقعیت است که مغولان بغداد را غارت کردند و آخرین خلیفه عباسی را به قتل رساندند و او را در نهایت بی‌احترامی در قالی پیچیدند و فیل‌ها تا سر حد مرگ لگدمالش کردند. با این وجود در این کتاب به سقوط دولت کوچک اسماعیلیان نزاری اهمیت زیادی داده می‌شود و نقطه اوج گزارش قرار می‌گیرد. جویی، خود فتح نامه یا اعلامیه‌ای به مناسبت این پیروزی نوشت.¹³

با این همه، ما باید از خود بپرسیم که آیا مخدومان جوینی به اندازه وی از اسماعیلیان بیزار بودند. در واقع، نگرش هلاکو گاهی دو پهلو به نظر می‌رسد. نمونه‌هایی وجود دارد که زمانی او با امام اسماعیلی با احترام رفتار می‌کرد و نسبت به او لطف و محبت ابراز می‌نمود و حتی هدایای گران‌قیمتی به او می‌داد.¹⁴ جوینی به همان دلایلی که بدبختی جهان اسلام سنی را تا این حد کم اهمیت جلوه می‌دهد در هنگام پیروزی مغولان بر اسماعیلیان شادی کرده و تأکید می‌کند:

بنین و بنات و اخوان و اخوات و هر کس که از تخم او یعنی آخرین امام

*اسماعیلی الموت، رکن الدین خورشاه بود بر آتش فنا نهادند.*¹⁵

او پیروزمندانه در پایان داستانش اعلام می‌کند:

او و متعلقان او را در زیر لگد خرد کرده بر شمشیر گذرانیدند و از او و نسل

او اتری نماند و او و خویشان و اقربای او در زبان سپری شدند و در جهان

*خبری.*¹⁶

تردید چندانی وجود ندارد که بر اسماعیلیان ضربات سهمگینی وارد شد و برای مثال از طریق کتاب *تاریخ طبرستان* مشخص می‌شود که خراسان از زنان و کودکان اسیر اسماعیلی پر شده بود که به عنوان برده فروخته می‌شدند ولی این نابودی کامل نبود.¹⁷ رشید الدین، ما را آگاه می‌کند که دژ گردکوه توانست تحت شرایط محاصره شدید، به طور تقریبی به مدت بیست سال مقاومت کند و سرانجام در سال 669ق/1270م بیش از یک دهه پس از تسلیم شدن الموت سقوط کرد.¹⁸ در همان سال، سوء قصدی به جان عظاملک جوینی انجام شد که به نزاری‌ها نسبت داده شد. در حالی که او یک دهه قبل، درباره نابودی کامل اسماعیلیان نوشته بود، این قضیه نشان می‌دهد که ناظران معاصر، اسماعیلیان را نیرویی تلقی می‌کردند که باید به حساب آورده شوند و به هیچ وجه از ریشه کن شدن آنها به دست مغولان مطمئن نبودند.¹⁹

حمدالله مستوفی (متوفی 750ق/1349م) و فصیحی خوافی گزارش می‌دهند که اندکی پس از سقوط گردکوه، گروهی از اسماعیلیان به رهبری پسر خورشاه ملقب به نو دولت یا ابودولت توانستند در سال 674ق، دوباره الموت را تصرف کنند.²⁰ تسلط بر دژ به دست پسر امام رکن الدین خورشاه با همراهی یکی از نوادگان خوارزمشاهیان، رایینو را واداشت اظهار کند:

اعتقاد بر این است که سقوط دژالموت در سال 654ق، نشان‌گر پایان نفوذ اسماعیلیان در گیلان است اما این اشتباهی بزرگ است یا ویرانی الموت نمی‌تواند به آن درجه‌ای که نویسندگان ایرانی گزارش داده‌اند تمام و کمال بوده باشد و یا این که بازسازی شده است.²¹

این واقعه که پسر خوارزمشاه در آن حضور دارد سبب می‌شود تا سخنان جوینی درباره این که مغولان همه خاندان او و حتی کودکان داخل گهواره‌اش را کشته بودند پذیرفته نشود.

در سایه ایلخانان و پس از آن مدتی بعد دژهای اسماعیلی به دست آباقاخان، پسر ارشد هلاکوخان و وارث تاج و تخت ایلخانان از پسر خورشاه باز پس گرفته شد.²² مغولان برای حکومت کردن در گیلان نماندند و آن جا هرگز به طور کامل به وسیله آنها فتح نشد و تا زمان اولجایتوخان (متوفی 716 ق / 1312 م) به خاطر دست نیافتنی بودنش در آرامش باقی ماند.²³ مشاهده می‌شود که در وقایع‌نامه‌های نخستین دوره مغول به ندرت به این منطقه اشاره شده است.²⁴ بنابراین به نظر می‌رسد نزاری‌ها توانستند دوباره، نوعی خودمختاری در دیلم به دست آورند، همان گونه که گروه‌های دیگری به شکل نسبتاً مستقلی در نواحی مجاور حکومت می‌کردند. وضعیت استقلال نسبی در گیلان ادامه داشت تا این که اولجایتو محتاج اخذ مالیات از امرای گیلان و تسلط بر ابریشم ناحیه شد و سپاه خود را در سال 706 هـ / 1307 م به آن جا برد.²⁵ تهاجم او به دیلم همراه با غارت و کشتار بود.²⁶

بیشتر دیلمیان گریختند تا در جنگل‌های ناحیه پناه بگیرند و مغولان زنان و بچه‌ها را به اسارت گرفتند.²⁷

پیروزی اولجایتو یک طرفه نبود، حافظ ابرو در این باره می‌گوید:

جنگ سختی در گرفت و دو طرف متحمل تلفات سنگین شدند.²⁸

یک سرکردهٔ محلی به نام شیرو که هویتش مشخص نیست اما تَمرد و منطقه فعالیتش، احتمال اسماعیلی بودنش را نشان می‌دهد در مقابل تهاجم اولجایتو مقاومت کرد و توانست کاروان بار و بنه مغولان را که به خاطر صعوبت سرزمین متوقف شده بود غارت کند.²⁹

حتی اگر مغولان موفق شده باشند که بعد از این لشکرکشی، مختصر نفوذی در منطقه به دست آورند، این دست‌آورد باید پس از مرگ ابوسعید (متوفی 735 ق / 1335 م)، جانشین اولجایتو و آخرین ایلخان بزرگ مغول از بین رفته باشد. به این ترتیب هیچ قدرت مرکزی یا حکومت قدرتمندی در منطقه وجود نداشت و این باید شرایطی برای بازماندگان اسماعیلیان فراهم کرده باشد که پس از لطمات دهه‌های پیشین، قدری بیاسایند.

به نظر می‌رسد در این دوره آرامش، فرقهٔ اسماعیلی توانسته باشد دوباره خودش را سازمان‌دهی کند و در مدت چند دهه، تعدادی از دشمنانش را از بین ببرد مانند ملک بیستون، یک حاکم محلی در طالقان که در سال 787 ق / 1358 م کشته شد.³⁰

علی‌رغم دشمنی آشکار و انتقاد تصنعی و تند ظهیرالدین مرعشی نسبت به اسماعیلیان، ناچاریم به گفته‌های او تکیه کنیم؛ چون او تنها منبع عمدهٔ درباره اسماعیلیان دیلم در این زمان است. این نویسنده یک فصل کامل از تاریخ گیلان و دیلمستان خود را به تاریخ و عقاید اسماعیلیان اختصاص داده است. فصلی که مکرر به آن ارجاع می‌دهد اما متأسفانه در تنها نسخهٔ خطی موجود کتاب وجود ندارد. در حقیقت توجه این نویسنده که دو قرن بعد از ویرانی الموت به دست مغولان زندگی می‌کرد شاهدهی بر حضور دائمی فرقه اسماعیلی و نفوذ آنها در ناحیه است.³¹

به نظر می‌رسد که تا سال 770 ق / 1368 م، تمام دیلمان یک بار دیگر، تحت حکومت اسماعیلیان درآمد و به وسیله کیاسیف‌الدین از خانواده کوشیجی اداره شده است. اگر چه دیلمی‌ها و رهبران‌شان مشکوک به داشتن گرایش‌های اسماعیلی بودند به نظر نمی‌رسد که آن را آشکارا اعلام کرده باشند. این فرمانروا که از اقامتگاهش در مرجکولی فرمان می‌راند، نامه‌ای خصمانه از فرمانروای زیدی مجاور، سید علی کیا بن امیر ملاطی دریافت کرد. او در نامه خود به شدت «ملاحده اسماعیلی» را سرزنش کرد و از کیاسیف‌الدین خواست، قلمروی خویش را از دست اسماعیلیان منفور نجات داد. رهبر اسماعیلیان با عصبانیت به حامل نامه جواب داد و مذهب خانواده خویش را این چنین معرفی کرد:

پدران ما دین محمد علیه السلام داشتند و معتقد و پیرو سادات اسمعیل بن

جعفر بودند و کسی را حد آن نبود که بر ما این حکم کند. شما می‌دانید و مذهب

خود و ما بر مذهب خودیم و معرفی که فیما بین ما جاری بود بر آن عمل خواهیم

نمود و مثل هذا.³²

این پاسخ گزنده، علی کیا را واداشت تا سربازان خود را برای نبرد آماده کند. هنگامی که کیاسیف‌الدین، خبر حمله را شنید فوری سربازان دیلمی‌اش را آماده کرد و دو سپاه در سال 779 ق / 1377 م با هم روبه‌رو شدند. سربازان کیاسیف‌الدین در نبرد شکست خوردند و پیشوای اسماعیلی مجبور به فرار شد. سید علی کیا به سرعت دست به کار شد تا «به رفع و دفع طریق الحاد و فساد که چند سال اهالی آن دیار بر آن می‌بودند»³³ بپردازد.

اگر آن گونه که مرعشی می‌گوید، اسماعیلی‌گری به تازگی به وسیله مردم آن ناحیه پذیرفته شده بود، این نشان دهنده تلاش‌هایی است که برای تغییر مذهب انجام می‌شد.

به هر حال با توجه به کانون‌های سنتی اسماعیلی آن ناحیه، شاید محتمل‌تر است که شرایط به شدت دشوار، اسماعیلیان را وادار کرده بود به فعالیت‌های زیرزمینی روی آوردند و فقط در فضای کمتر خصمانه‌ای که از سوی یک حاکم اسماعیلی مهیا می‌شد در ابراز هویت واقعی خود جسور می‌شدند.

به هر حال، امیرعلی، نایب جدید علی کیا به تعقیب سیف‌الدین پرداخت و در نهایت او را دستگیر نمود و سر از تنش جدا کرد. سر او بی‌درنگ برای علی کیا ارسال شد. مدتی بعد اعضای خانواده کوشیجی و پیروانشان به فرمان‌دهی دباچ بهادر نامی، دوباره در قزوین سازمان‌دهی شدند. آنها موفق شدند که انتقام خود را بگیرند و امیرعلی را بکشند. پس از آن، اسماعیلیان زیادی در قزوین پناه گرفتند تا از آن‌جا به دیلم هجوم آورند.

در سال 781 ق / 1378 م خواجه احمد، فرمانده سپاهان سید علی کیا در اشکور و رودبار، این پناهندگان را از قزوین بیرون راند. خانواده کوشیجی به سلطانیه گریختند تا به بعضی از هم‌کیشان خود که از جانب تیمور در آن‌جا سامان یافته بودند، ملحق شوند.³⁴ سپاهیان تیمور یک دهه بعد، اسماعیلیان مازندران³⁵ را و اندکی بعد اسماعیلیان اندجان را قتل‌عام کردند.³⁶

علی کیا تلاش کرد تا از حمایت نیروهای خداوند محمد در جریان تلاش‌هایش برای تسلط بر ناحیه بهره بگیرد. بنابراین آن‌گونه که مرعشی اطلاع می‌دهد او سفیری فرستاد که حامل این پیام بود که اعلام می‌کرد «در توبه و انابت به حضرت الله تعالی گشاده است»³⁷ و رهیابی بدان از آن طریق است که امام «از اعتقاد فاسد جد و آباء خود» بیرون بیاید. این پیام چنین ادامه یافته است:

و دیلمستان را مردم شما چند سال حکومت کردند اما به سبب افراط فسق به شومی الحاد و اعتقاد بد، دیدند آنچه دیدند (ظاهراً اشاره است به فروپاشی قدرت سیاسی اسماعیلیان) اگر از آن طریق که نزد ارباب دین و اصحاب یقین مطعون است بازآئی و به لباس ایمان و ایقان محلی و مزین‌گردی و نصیحت مشفقانه ما را قبول نمائی شفقت و مرحمت در شأن تو نموده، ولایت دیلمستان را جهت شما مستخلص گردانیده می‌آید.

این روایت بی‌اندازه تصنعی، خداوند محمد را واداشت با شتاب راهی به سوی ولایت لاهیجان باز کند. جایی که علی کیا از آن جا از او درخواست کمک کرده بود تا بر کیاملک هزار اسبی از اشکور غلبه کند؛ زیرا با وجود بیعت پیشین اجداد کیاملک نسبت به آل کیا اکنون رابطه آنها به هم خورده بود. این امر دلیل واقعی نخستین مرادۀ او بود. طبق روایت مرعشی، سید علی کیا، خداوند محمد را واداشت اعتقادات اجدادش را در حضور علما، روحانیون و قضات آن دیار انکار کند.³⁹

پس از آن در سال 776 ق در نبردی عظیم، نیروهای کیاملک در نتیجه تلاش‌های توأمان خداوند محمد و سید مهدی کیا برادر سید علی کیا شکست خوردند و کیاملک فرار کرد و در الموت پناه گرفت.⁴⁰ سپس سید علی کیا که به خداوند محمد قول داده بود در عوض کمک‌هایش، دیلمان را به او واگذار کند به او خیانت کرد و این ناحیه را به برادر خود، مهدی کیا سپرد.⁴¹

خداوند محمد که متوجه شد فریب خورده است، شب هنگام و مخفیانه به الموت رفت و آن جا با کیاملک شکست خورده، متحد شد. در عوض، کیاملک قول داد که اگر امام، او را در بازپس گرفتن اشکور کمک کند الموت به امام سپرده می‌شود. آن گونه که مرعشی روایت می‌کند، اسماعیلیان الموت و لمسر به محض دیدن خداوند، اطراف او جمع شدند و به سپاهیان کیاملک پیوستند. طرفین در اشکور با هم تلافی کردند و نیروهای ائتلافی، تلفات سنگینی بر سپاهیان گیلانی سید مهدی وارد کردند. کشته‌ها و زخمی‌های سپاه او به دو هزار نفر رسید و افراد بسیاری به اسارت اسماعیلیان درآمدند.⁴²

سید مهدی کیا به اسارت درآمد و به دربار سلطان اویس (757-776 ق / 1356-1374 م) حاکم جلایری آذربایجان، عراق و کردستان فرستاده شد که خاندان او یکی از وارثان ایلخانان مغول در ایران بودند.⁴³ نامه‌ای از جانب کیاملک به همراه او گسیل شد که در آن آمده است:

گروهی از رافضیان با سید مهدی کیا هم گام شدند تا دیلمستان و عراق را

44

تصرف کنند و به این دلیل سید مهدی به دربار (سلطان اویس) فرستاده شد.

مهدی کیا برای یک سال و نیم در زندان باقی ماند. عجیب این بود که در این مدت، برادرش هیچ تلاشی برای آزادی او انجام نداد و فقط با وساطت تاج‌الدین آملی، یکی از سادات حسنی زیدی تیمجان و تقدیم تحفه‌ها و هدایای بسیار، مهدی کیا آزاد شد.⁴⁵ تاج‌الدین هنگام درخواست از سلطان اویس، فقط توضیح داد که کیاملک با اسماعیلیان الموت (ملاحده الموت) هم دست بود. به نظر می‌رسد سلطان اویس به خوبی از حضور اسماعیلیان در دیلمان در این دوران آگاه بوده است و به توضیحات بیشتری نیاز نداشته است.

علی کیا اندکی بعد از این که برادرش آزاد شد، کوشید تا بار دیگر کیاملک را از اشکور بیرون کند. کیاملک در منازعه‌های بعدی شکست خورد و به الموت گریخت ولی چون خداوند محمد، دیگر نمی‌خواست که با او هیچ ارتباطی داشته باشد به تیمور پناهنده شد. در همین بین، سپاهیان علی کیا که کیاملک را تا الموت تعقیب کرده بودند، تصمیم گرفتند آن دژ را محاصره کنند. خداوند محمد از تسلیم شدن خودداری کرد ولی با تحلیل رفتن ذخایرش ناچار شد دژ را تسلیم کند سرانجام به او امان داده شد و اجازه یافت به اردوگاه فاتح ترک، تیمور برود.⁴⁶

علی کیا نامه‌ای درباره تبانی کیاملک و امام اسماعیلی به تیمور نوشت و از او خواست که اقدام درستی انجام دهد. تیمور به محض دریافت این نامه، کیاملک را به ساوه فرستاد و خداوند محمد را در سلطانیه زندانی کرد. مرعشی می‌نویسد که نوادگان امام تا زمان او؛ یعنی تا اواخر قرن پانزدهم میلادی در سلطانیه اقامت داشتند.⁴⁷

مرگ علی کیا در سال 791 ق/1389 م به کیاملک هزار اسبی فرصتی داد که از ساوه به دیلمان برگردد. آن جا او از اهالی محل برای بازپس گرفتن الموت و لمسر از سادات آل کیا کمک گرفت.⁴⁸ ولی به دست نوه خود، کیاجلال الدین که جای او را گرفت کشته شد. گفته می‌شود که دیلمیان از او نفرت داشتند. این آشفته‌گی‌ها به خداوند محمد فرصت داد تا دوباره در منطقه ظاهر شود و اسماعیلیان منطقه که در الموت سکونت داشتند دژ را به او دادند ولی دژ خیلی زود، دوباره به دست ملک کیامرث بن بیستون، یکی از حکام گاوباره رستمدر افتاد.⁴⁹

بعدها دژ به تصرف پسر علی کیا، رضی کیا (متوفی 829ق/1426م) درآمد. این حاکم در سال 819ق/1416م، به چنان قتل عاملی در دیلم پرداخت که به گفته مرعشی، آب رودخانه سفیدرود با خون کشته‌ها سرخ شد. در میان کسانی که کشته شدند، بسیاری از رهبران اسماعیلیان مانند بعضی از نوادگان امام اسماعیلی، خداوند جلال الدین محمد قرار داشتند. با وجود این، به نظر می‌رسد که حتی این قتل عامل وحشتناک هم به طور کامل به فعالیت‌های اسماعیلیان در ناحیه پایان نداد.

ممکن است چنین به نظر رسد که آن زمان امام اسماعیلی، منطقه را به مقصد اندجان ترک کرده است اما در آن جا اسناد سنگ نوشته‌ای درباره فعالیت دائمی اسماعیلیان منطقه وجود دارد. ملاشیخ علی گیلانی در *تاریخ مازندران* (تألیف 1044ق/1634م)، فعالیت‌های اسماعیلیان در ناحیه گیلان را تا پایان قرن دهم قمری / شانزدهم میلادی؛ یعنی در دوره صفویه گزارش می‌دهد. پیش‌تر اشاره کردیم که ملک کیامرث بن بیستون یکی از حکام گاوباره رستم‌دار، الموت را از دست خداوند محمد بیرون آورد. هنگامی که ملک کیامرث در سال 857ق/1453م مرد، قلمروی وی بین دو پسرش کاوس و اسکندر تقسیم شد. کاوس در نور و اسکندر در کجور فرمان می‌راند.

در سال 957ق/1561م سلطان محمد بن جهانگیر اسماعیلی نزاری جای پدرش را در رهبری شاخه اسکندری گرفت. گیلانی بیزاری خود را نسبت به این حاکم ابراز می‌کند ولی گزارش می‌دهد که او نزد رعایای خود فوق العاده محبوب بود. سلطان با کمک رعایای ستایش‌گرش توانست مذهب خود را در سراسر رستم‌دار گسترش دهد و سلطه

خود را بر نور و دیگر نواحی مازندران حتی تا ساری برقرار کند. پسر ارشدش، جهانگیر نیز که جای او را در سال 998ق/1589م گرفت، سیاست‌های مذهبی وی را ادامه داد. به هر حال ناحیه جنوبی خزر نمی‌توانست برای مدتی طولانی از سلطه صفویه در امان بماند. بعد از این که شاه عباس اول بیشتر منطقه را در سال 1000ق/1591م مطیع کرد. جهانگیر با شتاب به دربار او رفت و اندکی بعد از این که به رستم‌دار برگشت به وسیله سپاهی به فرمان‌دهی وکیل شاه دستگیر گردید و به قزوین فرستاده شد که در آن جا در سال 1066ق/1597م اعدام شد.⁵¹

این آخرین باری است که از فعالیت‌های سیاسی اسماعیلیان در منطقه اخباری ارائه می‌شود. با این وجود، برخی شایعات کم رنگ از احتمال اقامت دائمی فرقه اسماعیلی در این ناحیه در شعر شاعر اسماعیلی، خاکی خراسانی که در نیمه اول قرن هفدهم میلادی / یازدهم هجری در اوج اعتبار بوده است یافت می‌شود که اشاره به دیار المرز و مازندران دارد.⁵² این تنها اشاره بیان‌گر آخرین نشانه‌های اسماعیلی‌گری در ناحیه جنوبی دریای خزر است.

بعد از تسلیم شدن الموت در برابر مغولان، در حالی که فرقه اسماعیلی فعالیت‌های خود را در ناحیه برای مدتی طولانی ادامه داد و هر از گاهی به طور ضعیفی تلاش می‌کرد دوباره تسلط خود را بر دژ تحکیم کند.⁵³ بداقبالی‌های مکرر منجر به ناپدید شدن این فرقه در منطقه شد. در نهایت فرمان‌دهی همه دژهایی که تحت سلطه اسماعیلیان بودند به دست امرای آل کیا افتاد که تا زمان فتوحات صفویه از آنها به عنوان زندان استفاده می‌کردند.⁵⁴

روایت نصایح شاهرخ

مهم‌ترین منبع درباره اسماعیلیان قهستان بعد از حمله مغول کتاب *نصایح الملوک* یا *نصایح شاهرخ* تألیف یک نویسنده قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی / هشتم و نهم هجری و دشمن سرسخت اسماعیلیان به نام جلال الدین قاینی، ساکن هرات است. یک نسخه از این کتاب در وین است که تاکنون منتشر نشده و محتوای آن درباره اسماعیلیان فقط از طریق نوشته‌های جوزف و ان هامر پورگشتال و دلیا کورتز قابل دسترس است.⁵⁵

به نظر می‌رسد آخرین ایلخان بزرگ، ابوسعید بهادر خان (متوفی 735/ق 1335م) نگران بود که بیشتر ولایت‌های جنوبی دریای خزر به اصول مذهبی اسماعیلی پای‌بند مانده باشند. وی در سال 718ق، هم‌گام با شاه علی سجستانی، محتشم قهستان، هیئتی به آن ناحیه فرستاد تا تغییر مذهبی همگانی به اسلام سنی را به مرحله اجرا درآورند. در رأس این هیئت، پدر بزرگ نوسنده نصایح شاهرخ قرار داشت. فردی به نام شیخ عمادالدین بخارایی، فقیهی برجسته که پس از ویران شدن بخارا به قهستان گریخته بود. عمادالدین را دو پسرش حسام‌الدین و نجم‌الدین محمد و پنج عالم دیگر همراهی می‌کردند. جزئیات این مأموریت به وسیله پدر نویسنده، نجم‌الدین برای وی نقل شد. کسی که حضورش در این مأموریت، این سند را خیلی با ارزش می‌کند. تلاش‌های این هیئت، بیشتر متوجه منطقه قاین بود که گفته می‌شد جایگاه اصلی اسماعیلیان است. به نظر می‌رسد تلاش‌های این گروه متمرکز و واقع‌شده؛ زیرا هنگامی که سلطان شاهرخ، پسر و جانشین تیمور (807-850ق/ 1405-1447م) چندین دهه بعد، جلالی را برای پایان دادن به اسماعیلی‌گری به منطقه فرستاد، او متوجه شد که تسنن پیش از این در آن جا، جا باز کرده است. گفته می‌شد علمای آن جا، سنیان متعصبی بودند که اگر اندکی ضعف نشان می‌دادند به رفض و الحاد متهم می‌شدند. با این وجود در حالی که به نظر می‌رسد اربابان جنابذ و شاید بعضی از اربابان سیاوهان سنی بودند، بقیه اربابان قهستان به اسماعیلی‌گری متهم بودند.

بر اساس گفته‌های نویسنده، به استثنای بیشتر امرای طیس و زیرکوه، باقی‌مانده امرای قهستان به رفض و الحاد و به عبارت دیگر به مذهب اسماعیلی مایل بودند. جلالی با خوشحالی می‌نویسد که فرغان، تیجرار، مخزفا و ساعر از ننگ اسماعیلی در امان بودند. قابل توجه‌ترین مطلب برای هدف ما این است که از نظر نویسنده بعضی از اسماعیلیان بعد از مرگ رکن‌الدین خورشاه به الموت بازگشتند. ولی مهم‌تر این که، جلالی می‌گوید که در زمان او نیز اسماعیلیان قهستان، وجوهات خود را به الموت می‌فرستادند. دلیلی برای این شیوه کار، جزء وجود دائمی سازمان دعوت و شاید هم اقامت امام در آن ناحیه وجود ندارد. روایت جلالی قابل اعتماد است؛ چون تحقیقات او بسیار کامل است. او در مدت

ماموریت خود، طول و عرض قهستان را پیمود.

روایت‌های ادبیات دعوت شبه قاره هند

اسناد بیشتری از فعالیت‌های دائمی اسماعیلیان در ناحیه الموت در قالب آنچه گاه-گاهی منابع تاریخی «ناخواسته» می‌نامند به ما می‌رسد؛ یعنی آن منابعی که قصد آشکاری برای ثبت تاریخ نداشته‌اند اما می‌توانند در خدمت هدفی مربوط به تاریخ به کار آیند. به خصوص جاهایی که نوشته‌هایی با اهتمام آشکار تاریخی وجود ندارند و با نابودی دولت اسماعیلی در الموت و ویرانی سرزمین ایران به وسیله مغول‌ها، فعالیت‌های ادبی در میان اسماعیلیان با مشکل مواجه شد. آن گونه که در این شرایط انتظار می‌رفت، با وجود سنت تاریخ‌نگاری در دوره‌های فاطمیان و الموت، هیچ وقایع‌نگاری مکتوبی درباره فعالیت‌های اسماعیلیان وجود ندارد که به وسیله اعضای این فرقه در این دوره بی‌ثبات نوشته شده باشد.⁵⁷

در حالی که تهاجم مغول به ایران همراه با قتل و غارت بود، شبه قاره هند به میزان زیادی از غارت و ویرانی در امان ماند. از این رو شواهدی در ادبیات اسماعیلیان شبه قاره درباره تداوم فعالیت‌های دعوت در آن ناحیه می‌یابیم. چشم‌گیرترین آنها برای هدف ما، ارتباط دائمی با الموت است.⁵⁸ با این وجود، تاکنون هیچ مطالعه کاملی درباره انتقال متنی این ادبیات که به گنان مشهور است انجام نشده است. گنان از یک واژه سنسکریت منشأ می‌گیرد و به معنای معرفت (gnosis) است. همان گونه که این نام نشان می‌دهد، موضوع اصلی این مجموعه، اغلب رمزگونه و با درون‌مایه‌ای اخلاقی، اساطیری و مضامین تمثیلی است.

ارجاع‌های تاریخی در حالی وجود دارند در بعضی مواقع ممکن است به طور نمادین فهم شوند. به علاوه، برخی از متون آسیب دیده‌اند که گاه‌گاهی منجر به سهوهای تاریخی می‌شود اما می‌توانیم مطمئن باشیم که دست کم، تعدادی از متونی که به قرن شانزدهم میلادی / دهم هجری بر می‌گردند تا روزگار فعلی باقی مانده‌اند.⁵⁹

قدیمی‌ترین متن که

در یک مجموعه (کلکسیون) سازمانی نگهداری می‌شود، تاریخ 1736م/1148-1149ق را دارد.⁶⁰ با در نظر گرفتن این عوامل، ادبیات اسماعیلی شبه قاره هند، خاطرات پرابهام‌ترین دوره تاریخ را حفظ می‌کند.

آرامگاه باستانی دانش‌مند اسماعیلی، پیرشمس الدین مولتان که به قرن سیزدهم میلادی / هفتم هجری برمی‌گردد، از حضور جامعه اسماعیلیان در این ناحیه در زمان حمله مغول حکایت می‌کند.⁶¹ روایت‌های سنتی که در گینان‌ها و در منابع بعدی غیر اسماعیلی حفظ شده است، بر آنند که پسر و نوه پیرشمس الدین؛ یعنی پیرنصیرالدین و پیرشمس الدین (یا صاحب‌الدین، آن گونه که از نامش پیداست) به ترتیب رهبری اسماعیلیان را در شبه قاره از اواخر قرن سیزدهم میلادی / هفتم هجری تا میانه قرن چهاردهم میلادی / هشتم هجری بر عهده داشتند.⁶² روایت‌ها تأکید می‌کنند که هم‌چنان وجوهات مذهبی در این قرن به امام تحویل داده می‌شد و فعالیت‌های تبلیغی به صورت مخفیانه اجرا می‌گردید.⁶³

جزئیاتی که در این گزارش‌ها درباره روند کار وجود دارد، دلیل قوی‌تری برای اعتماد به این گواهی است. در روایت‌ها آمده است که بیست درصد از مبلغ جمع‌آوری شده برای استفاده محلی بود در حالی که هشتاد درصد باقی مانده برای امام فرستاده می‌شد که بر اساس گزارش گنان در دژی به نام مور اقامت داشت. جوزجانی اطلاع می‌دهد که پیش از حمله مغول، اسماعیلیان هفتاد دژ در قهستان و سی دژ در ناحیه الموت در اختیار داشتند.⁶⁴ هم‌چنین نویسنده اسماعیلی قرن شانزدهم میلادی / دهم هجری، محمدرضا بن سلطان حسین، معروف به خیرخواه هراتی به آمد و شد بزرگان اسماعیلی از مکان‌های مختلف مانند هند، برای دیدن امام و تقدیم وجوهات مذهبی اشاره می‌کند.⁶⁵

یکی از ویژگی‌های چشم‌گیر ادبیات منسوب به رهبری اسماعیلیان هند در این دوره، صفا و سادگی است که با آن از اقامت دائمی امام در دیلم یا دژ الموت سخن می‌گویند. سرودهایی منسوب به پیر صاحب‌الدین وجود دارد که میان خطاب قرار دادن مریدان و امام در نوسان است. قابل توجه‌ترین مطلب این است که الموت یا دیلم در بیش از دوازده مورد از نوشته‌های منسوب به پیر صدرالدین، پسر و جانشین شهاب‌الدین بیان شده است.⁶⁶ تحت رهبری توانای این چهره برجسته قرن چهاردهم میلادی / هشتم هجری و شاید پرکارترین نویسنده اسماعیلی در این زمان،⁶⁷ جامعه اسماعیلی شبه قاره هند، نوعی نوزایی را تجربه کرد. او یکی از معاصران امام اسلام شاه بود که نام او را بیشتر نوشته‌هایش بیان می‌کند.⁶⁸

ارتباط محل اقامت امام با دیلم به طور کامل در اشعار منسوب به جانشینان پیر صدرالدین ناپدید می‌شود و این در بیش از ششصد اثری که به آنها رجوع شده است، مصداق دارد. هیچ گیتانی منسوب به شخصیت‌هایی که پس از پیر صدرالدین زندگی می‌کردند وجود ندارد که از الموت یا دیلم به عنوان اقامتگاه فعلی امام اسماعیلی یاد کند.⁶⁹ این واقعیت که هیچ نویسنده‌ای بعد از پیر صدرالدین از الموت به عنوان اقامتگاه امامان یاد نمی‌کند، نشان می‌دهد که در برخی از مقاطع، امامان اسماعیلی می‌بایست مقر خود را تغییر داده باشند. به هر حال، یکی از چشم‌گیرترین واقعیت‌هایی که از خواندن نوشته‌های پیر صدرالدین آشکار می‌شود، این است که او خودش برای زیارت اقامتگاه امام به الموت رفته است.⁷⁰

نتیجه‌گیری

با بررسی شواهد، این مسئله آشکار می‌شود که حتی پس از حمله مغول، فعالیت‌های اسماعیلیان در جنوب ناحیه خزر ادامه یافت. عدم اشاره جوینی به ویرانی بغداد و قتل خلیفه سنی و این که او شکست اسماعیلیان را نقطه اوج روایت خود درباره فتوحات مغول

قرار می‌دهد، انگیزه‌های سیاسی داشته است. این مورخ می‌خواهد خدمت بزرگی را که ارباب کافر او با نابودی «جماعت بی‌دین» به جهان اسلام کرد، بستاید. او بر غارت و چپاول بقیه جهان اسلام و به خصوص نابود شدن خلافت سنی به دست مغول‌ها اشاره نمی‌کند. بنابراین او مجبور بوده است با تأکید بر این که سلجوقیان و سایر دولت‌ها در سرکوبی اسماعیلیان ناکام مانده بودند درباره شرارت و اهمیت سیاسی این جماعت اقلیت زیاد گویی کند. هم چنین او ناچار بوده است درباره ابعاد شکست آنها اغراق گویی نماید و بر اندازی تمام و کمال آنها تأکید کند؛ زیرا هر چیزی کمتر از یک نابودی کامل می‌توانست به منزله یک ناکامی از جانب مخدومان او تلقی شود.

از آن جا که همه مورخان ایرانی بعدی از گواهی جوینی برای روایت‌های خودشان درباره فرقه اسماعیلی استفاده کردند، نتیجه‌گیری‌های او را پذیرفتند. اما می‌دانیم که اسماعیلیان بعد از نخستین شکست خود در سال 654 ق/1256 م چندین بار تلاش کردند تا دوباره دژ الموت را تسخیر کنند و بیشتر اوقات هم موفق بودند. در ظرف پنج سال پس از سقوط گردکوه، پسر امام رکن الدین خورشاه موفق شد اسماعیلیان را گردآورد و دژ اصلی ایشان را بازپس گیرد. با این وجود، ضرباتی که آنها از جانب مغول‌ها متحمل شدند قدرت آنها را به طوری جدی متزلزل کرده بود و این دژ، دوباره به زودی از دست رفت.

البته مغولان، حضوری قوی در منطقه نداشتند و به نظر می‌رسد اسماعیلیان بدون مزاحمت در آن جا به سر می‌بردند تا این که اولجایتو خان با ارتش خود در سال 706 ق / 1307 م وارد گیلان شد ولی این حمله نیز کوتاه مدت بود. احتمال می‌رود بعد از عزیمت این نیروها، دیلم و نواحی مجاور دوباره به وضعیت نیمه مستقل خود بازگشتند و پس از مرگ ابوسعید، آخرین ایلخان بزرگ مغول در سال 735 ق / 1335 م، هیچ قدرت یا حکومت مرکزی قدرت‌مندی در ناحیه وجود نداشت.

این وضعیت به اسماعیلیان فرصتی پس از صدمات دهه‌های پیشین داد. در این زمان،

نواحی کوهستانی عظیم بین عراق عجم و گیلان به وسیله حاکمان مستقل اداره می‌شد. گزارش‌های معاصر می‌گویند که در این زمان، بیشتر ناحیه به مذهب اسماعیلی تعلق داشت. به نظر می‌رسد تا سال 770 ق / 1368-1369 م همه دیلمان، تحت اختیار فردی به نام کیاسیف الدین کوشیجی اسماعیلی درآمده است. با این حال، او مذهب خود آشکار نکرد تا این که از سوی رقیبی زیدی به نام سیدعلی کیا برانگیخته شد. سیدعلی کیا سلطه خود را بر ناحیه گسترش داد و رهبر اسماعیلی را اخراج کرد.

با این وجود ساکنان دیلم، رودبار، پادیز، کوشیجان و اشکور بر کیش اسماعیلی باقی ماندند و به امامی به نام خداوند محمد وفادار بودند. خداوند محمد به طور بفرنجی در کشمکش‌های سیاسی منطقه درگیر شد و توانست الموت را برای مدتی به تصرف درآورد. در همین زمان فردی به نام تاج الدین آملی توانست درباره اسماعیلیان الموت (ملاحظه الموت) با سلطان اویس (757-776 ق / 1356-1374 م) حاکم جلایری صحبت کند، بدون این که ناچار باشد توضیح دهد که اهل این فرقه چه کسانی هستند؛ زیرا دربار تبریز از حضور دائمی اسماعیلیان در مرکز اجدادی خودشان آگاهی داشت.

این که الموت یا دست کم ناحیه دیلم، مرکز مهمی برای اقلیت اسماعیلی در این دوره بوده است در منابع خراسانی و هندی تصدیق می‌شود. این منابع نشان می‌دهند که پس از این که هلاکو، ناحیه را تصرف کرد هم‌چنان وجوهات مذهبی به این ناحیه فرستاده می‌شد. حتی بنا بر شواهد برخی از منابع، امام اسلام شاه در دژ الموت زندگی می‌کرد.

اسماعیلیان به سکونت در الموت و جنوب خزر در بیشتر این دوره ادامه دادند اما قدرت سیاسی آنها شکسته شده بود. کارهای آنها دیگر خمیرمایه افسانه‌های جذابی نبود که به دست مسیحیانی ساخته می‌شد که در زمان جنگ‌های صلیبی از آن منطقه عبور می‌کردند. در واقع تاریخچه آنها دیگر برای وقایع‌نگاران مسلمان نیز جاذبه ویژه‌ای نداشت.

از این به بعد، حداقل به لحاظ سیاسی، اسماعیلیان دارای اهمیت ناچیز و منطقه‌ای بودند. آنها خیلی زود در سال 819 ق / 1416 م در معرض قتل عامی قرار گرفتند که بر اثر آن، آب رودخانه سفیدرود با خون کشته‌شدگان گلگون شد.⁷¹ در میان کسانی که کشته شدند تعدادی از رهبران اسماعیلیان مانند برخی از نوادگان امام اسماعیلی، خداوند علاءالدین محمد دیده می‌شدند. با این وجود در حالی که فعالیت‌های اسماعیلیان در ناحیه ادامه یافت به نظر می‌رسد امامان به نواحی مجاور که امن‌تر و از لحاظ سیاسی آرام‌تر بودند، نقل مکان کردند و این سرآغاز دوره‌ای بود که در تاریخ اسماعیلیان، دوره انجدان (Anjudan Period) خوانده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Hyacinth Louis Rabino, "Rulers of Gilan, "Journal of the Royal Asiatic Society (1920): 293-94.

جوینی به طرز قابل توجهی تحت تأثیر استحکامات دژ قرار می‌گیرد و مشکلات زیاد تخریب آن را توضیح می‌دهد، علاء الدین عطا ملک جوینی، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح میرزا محمد قزوینی، لیدن: ای جی بویل، 1912، ج 3، ص 73-272؛ ترجمه *جهانگشای جوینی*:

John A. Boyle, *The History of the world – conqueror*, 2 vols. Cambridge, Mass: Harvard Univ. press: 1958) 2:720-21.

2. درباره انگیزه‌های احتمالی جوینی برای این برداشت غیر عادی نگاه کنید به:

David Morgan, *The Mongos* (Oxford: Blackwell, 1986), and Carole Hillenbrand, "The Power Struggle between the Saljuqs and the Ismailis of Alamut, 487-518/1094-1124: The Saljuq Perspective", in *Mediaeval Ismaili History and Thought*, ed. Farhad Daftary (Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1996). 214.

3. عزالدین ابن اثیر، *تاریخ الكامل*، قاهره: 1303 هـ /

1885 م، ج 10، ص 110-113. برای مثال با جوینی مقایسه شود: *تاریخ جهانگشای*، پیشین، ج 3، ص 194؛ ترجمه:

Boyle، 670.

حمدالله مستوفی قزوینی، *نزهة القلوب*، تصحیح گی

لسترنج.

The Geographical Part of the Nuzhat al-Qulub (leiden-London 1915-19). 61, tran, 66.

محمد بن خواندمیر، *روضه الصفاء*، تهران: 1338 /

1960م .

Am. Jourdan, "Histoire de la dynasties des Ismae'liens de perse." Natices et Extraits des Manuscrits 9 (1813: 208: trans. 154.

میرخواند ترجمه دیگری از الموت با عنوان لانه عقاب ارائه می‌دهد که از لحاظ ریشه‌شناسی کمتر قانع کننده است. و ولادیمیر ایوانف احساس کرد که این تلاش‌های قرون وسطایی بیهوده بوده است و بازسازی ریشه شناختی این کلمه از روی یک زبان ناشناخته غیر ممکن است. ن. ک:

Ivanow, Alamut and Lamasar (Bombay: The Ismaili Society. 1960).

تاریخ گذاری رشیدالدین با مورد بالا متفاوت است و برعکس ترجمه قدیمی‌تر از این نام بر مبنای وقایع‌نگاری الموت قرار دارد. ن. ک: رشیدالدین فضل‌الله طبیب، جامع التواریخ، تصحیح بهمن کریمی تهران:

1338 / 1959، ج 2، ص 697؛ Tr.2:486

4. به عنوان مثال به این مقاله او نگاه کنید:

"Les Dynasties du Mazandaran" Journal Asiotique 228 (1936): 472-73' "les Dynasties Locales (Paris, 1917), 281, 402-5, 409-10, and "Rulers of Gilan," 293-95.

5. (Cambridge Univ. Press, 1990): in Particular, 448-51.

6. مریم معزی، اسماعیلیان ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد،

مشهد: دانشگاه فردوسی، 1371-1372، ص 192-237.

7. به عنوان مثال، منهاج الدین عثمان بن سراج جوزجانی، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: 1963_64/1342_43؛ ترجمه طبقات ناصری:

Henry G. Raverty, The Tabaqat-I Nasiri: A General History of the Mulammadan Dynasties of Asia (London, 1881-99).

او مرد سال‌خورده‌ای بود که در هنگام تألیف این کتاب در دهلی در آرامش زندگی می‌کرد اما چهل سال پیش‌تر شاهد ترس و وحشت‌های ناشی از حمله چنگیز خان بود.

8. ابن اثیر، پیشین، ج 12، ص 358؛ ترجمه شده در:

"Preface" to Rashid al-Din Fadl Allah Tabib, tr. Wheeler M. Thackston, Jami'u' tawarikh: Compendium of Chronicles, 3 vols. (Cambridge, Mass: Harvard Univ, 1998), xi.

. Morgan, The Mongols, 17-18.

10. ن. ک.:

David Morgan, "Persian Historian and the Mongols," in Medieval Historical writing in Christian and Islamic worlds, ed. D. Morgan (London: School of Oriental and African Studies, Univ. of London, 198), 114; David Ayalon, "The Great Yasa of Chingiz Khan: A Re-examination," *Studia Islamica* 33 (1971): 133.

11. Browne. A Literary History of Persia, 4 vols. (rpt. New Delhi: Munshiram Manoharalal. 1997), 2:473.

12. جوینی، پیشین، ج 3، ص 139-142؛ ترجمه، ج 2، ص 639-640.

13. او این سند را به یکی از بخش‌ها ضمیمه کرد، همان، ج 3، ص 114؛ 622: 2. tr.

14. همان، ص 274؛ 722: 2. tr.

این پذیرایی گرم مورد توجه برنارد لوئیس قرار گرفته است:

The Assassins: A Radical Sect in Islam (London: Weidenfeld and Nicolson, 1967), 93.

15. جوینی، پیشین، ص 267؛ 723: 2. tr.

16. همان، ص 277؛ ترجمه، ج 2، ص 724-725.

17. Ibn Isfandiyar and anonymous continuator. Cited by Marshall G. S. Hodgson. The Order of Assassins (New York: AMS Press, 1980), 270.

18. رشید الدین فضل الله، پیشین، ج 2، ص 695، 766؛

535-56: 3, 485: 2. tr.

19. Browne, Literary History of Persia, 3: 25.

20. حمدالله مستوفی قزوینی، *تاریخ گزیده*، عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، 1362، ص 52؛ ای.جی. براون، *تاریخ گزیده*، لیدن: ای.جی. بریل، 1910—1913، ص 583، tr.143 خوارزمشاه در متنی که به وسیله براون به کار برده شده است باید به خورشاه تصحیح شود؛ احمدبن جلال الدین محمد فصیحی خوافی، *مجمعل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، مشهد: 1340، ج 2، ص 344؛
L. Lockhart, "Alamut" in *Encyclopaedia of Islam* (Leiden: Brill, 1999, rpt. CD-Rom ed). 1: 352.
به اشتباه، تاریخ 673ق را ثبت کرده است. مقایسه کنید با رشید الدین «و درین جانب، بعد از آن که خورشاه را روانه گردانیدند، خورشاه و متعلقان او را از زن و مردم تا کودک گهواره تمامت در میان ابهر و قزوین آوردند» رشید الدین فضل الله، *پیشین*، ج 2، ص 697.
21. Rulers of Gilan, 293-94.
22. قزوینی، *پیشین*، ج 1، ص 583؛ ج 2، ص 143.
23. حمدالله مستوفی، *ظفرنامه*، چاپ سنگی نسخه کتابخانه بریتانیا، 2833، تهران: مرکز نشر دانشگاهی ایران، 1999، ج 2، ص 1426؛ احمدی تبریزی، *شاهنشاه نامه*، نسخه کتابخانه بریتانیا، 278، 116؛
Charles Melville, "The Ilkhan Oljeitu's Conquest of Gilan (1037): Rumour and Reality", in *The Mongol Empire and its legacy*, ed. Reuven Amitaiai – Preiss and David O. Morgan (Leiden: Brill, 1999), 84.
24. Melville, 117.
25. Melville, "Ilkhan Oljeitu's conquest," 105.
26. Ibid.
27. عبدالله بن لطف الله البهدادینی حافظ ابرو، *ذیل جامع التواریخ*، تهران: بی‌نا، 1317 / 1938، ص 73.
28. نقل شده در: Melville. 105, 197 n. 122
29. جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی، *تاریخ اولجایتو*، تصحیح مهین همبلی، تهران: بی‌نا، 1348 / 1969، ص 67؛ هم‌چنین نقل شده در:
Melville, 105.
- 46 Boyle, "Dynastica and political History of the Il-khans," in the *Cambridge History of Iran*, ed. Boyle (Cambridge Univ. Press, 1968), 5:401.

30. ظهیر الدین مرعشی، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تصحیح حسین تسبیحی، تهران: بی‌نا، 1361 / 1983، ص 147.
31. Rabino, "Les Dynasties locales du Gilan et du Daylam," 314.
32. ظهیر الدین مرعشی، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، تصحیح محمد ستوده، تهران: بی‌نا، 1347 / 1968، ص 67.
- Rabino, "Rulers of Gilan," 295.
33. ظهیرالدین مرعشی، همان.
34. همان، ص 69-70.
35. نظام الدین شامی، *ظفرنامه*، تصحیح فلکس تاور، پراگ. بی‌نا، 1937-1950، ج 1، ص 168؛ شرف الدین علی یزدی، *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، تهران: بی‌نا، 1336 / 1957، ج 1، ص 412؛ میرخواند، *پیشین*، ج 6، ص 207.
- این حمله در سال 794ق / 1392م اتفاق افتاد هنگامی که نظام الدین شامی در صحنه حضور داشت، ن.ک: شامی، همان، ص 128.
36. شامی، همان، ص 136؛ یزدی، همان، ص 443 - 444؛ میرخوانده، همان، ص 211 - 212؛ غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، *حبیب السیر*، تصحیح W.M.Thackston، دوره مغول و ترک کمبریج: دانشکده زبان‌ها و تمدن‌های خاورمیانه، دانشگاه هاروارد، 1994. با توجه به حبیب السیر، باید به بخشی که در کارنامه ابراهیم دهقان نقل شده است، ارجاع داده شود (بی‌جا: چاپخانه موسوی، 1345، ص 47-49) که دربردارنده متن‌هایی است که در ویرایش انتقادی و ترجمه دیده نمی‌شود. حمله به اسماعیلیان اندجان فقط یک سال بعد از حمله به مازندران اتفاق افتاد.
37. ظهیرالدین مرعشی، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، پیشین، ص 54.
38. همان.
39. همان، ص 55.

40. همان، ص 56، 58.
41. همان، ص 58.
42. همان، ص 59.
43. درباره این سلسله نگاه کنید:
J.M. Smith, Jr. "Djalayir, Djalayirid, "in Encycloepadia of Islam: 2:
401.
44. ظهیرالدین مرعشی، پیشین.
45. همان، ص 60-61.
46. همان، ص 63-64.
47. همان، ص 65.
48. همان، ص 89 و 121.
49. همان، ص 123، مقایسه کنید با: Daftary . Ismailis.
- 450 ن.ک: مریم معزی، پیشین، ص 70.
50. ظهیرالدین مرعشی، همان، ص 129.
51. ملاشیخ علی گیلانی، تاریخ مازندران، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: 1352 / 1973، ص 88-89، 99-100. با وجود این که مریم معزی می‌پذیرد که این حاکمان احتمالاً اسماعیلی بودند اما مقداری اظهار تردید می‌کند؛ چون به آنها در منابع ما فقط به عنوان ملاحظه اشاره می‌شود. مریم معزی، پیشین، ص 212-214. در حالی که این لقب تحقیر آمیز در واقع کاربردهای وسیع‌تری داشته است، این لقب بیشتر برای اسماعیلیان به کار برده می‌شد به خصوص در ناحیه جنوب دریای خزر، اگر چه هر جای دیگر هم به کار برده می‌شد. ن.ک:
- W. Madelung "Mulhid" in Encyclopaedia of Islam, 7: 546.
52. امام قلی خاکی خراسانی، دیوان، تصحیح ولادیمیر ایوانف، بمبئی: بنا، 1933، ص 69.

53. مقایسه کنید با:

W. Madelung "Ismailiyya" in *Encyclopaedia of Islam*, 4: 198.

54. ظهیرالدین مرعشی، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، تصحیح

هینتس لوئیس رابینو، رشت: 133 / 1912، ص 87-89، 216.

55. *نصایح الملوک جلالی* فقره شماره 163 در کتابخانه سلطنتی وین است. تلاش‌های مکرر من برای بدست آوردن یک کپی از این نسخه از کتابخانه سلطنتی ناموفق بوده است. خلاصه‌ای از محتوای کل کتاب در منبع ذیل ارائه شده است:

Gustav Flugel, *Die Arabischen, Persischen and Turkischen Handschriften der Kaiselichkoniglichen Hofbibliothek = u Wien* (Vienna, 1867), 3: 289-91.

هم‌چنین ن.ک:

Codices Arabicos. Persicos. Turcicos, *Bibliothecae Caesareo-Regio-Palatinae Vindobonensis*, ed Joseph von Hammer-Purgstall (Vindobonae, 1820), n. 163.

نصایح شاهرخی، نسخه خطی فارسی شماره 1858 (مقایسه کنید با فلوگل)، برگه a302 در این‌جا ارجاع به نصایح از طریق وان هامر پورگشتال است:

The History of the Assassins (London, 1835), 204-10 and Cortese, "Eschotology and Power, 195-97.

برداشت کورتز از این کتاب کامل‌تر از برداشتهای وان هامر پورگشتال است او به کتاب، عنوانی جای-گزین می‌دهد (*نصایح شاهرخی*). بعضی از یادداشتهای هشدار دهنده بر نوشته‌های وان هامر پورگشتال در کتاب دفتری به چشم می‌خورد. درباره خطای تاریخی در گزارش این متن نگاه کنید:

Virani. "Seekers of Union". 114-15.

اخیراً هویت نویسنده این رساله‌ها به وسیله ماریا اواسابتنلی (Maria Eva Subtenly) و آناس. نگاه کنید: کالیدوف (Anas B. Kholidov) روشن‌تر شده است. نگاه کنید:

Subtenley, "The Sunni Revival under Shah-Rukh and its Promoters: a Study of the Connection between Ideology and Higher Learning in Timurid Iran." In *Proceedings of the 27th meeting of Haneda Memorial Hall Symposium on Central Asia and Iran: August 30. 1993* (Kyoto: Institute of Inner Asian Studies. Kyoto University. 1994), 16J21: Subtenly and kholidov. "The curriculum of Islamic

Higher Learning in Timurid Iran in the light of Sunni Revival under Shah-Rukh. "JAOS 115 (1995): 217-22.

56. گزارش کورتز با گزارش وان هامر پورگشتال متفاوت است که مدت مطالعات قائنی را یازده ماه می‌داند. نگاه کنید:

Cortese, "Eschatology and Power," 196.

57. در این باره نگاه کنید:

Farhad Daftary, "Persian Historiography of the Early Nizari Ismalis," Iran: Journal of he British Isnstitutue of Persian Studies, 30 (1992): 91-97.

58. بهترین مقدمه بر تاریخ اسماعیلیه به Sat Panth معروف است. آثار بازمانده:

Azim Nanji, The Nizari Ismaili Tradition in the Indo – Pakistan subcontinent (Delmar, N. y: Caravan Books, 1978).

تاریخ اخیر با این پژوهش باید تکمیل شود:

Shafique N. virani, "The voice of Truth: Life and works of Sayyid Nur Muhammad shah. A 15 th /16th century Ismaili Mystic,"(M.A thesis. McGill University. 1995).

نخستین دوره مطالعه شده است در:

Tazim R. Kassin, Songs of Wisdom and Circles of Dance (Albony: State Univ. of New York Press. 1995).

59. در این رابطه نگاه کنید:

Nanji, The Nizari Ismaili Tradition, 10-11.

60. ن.ک.:

Zawahir Moir, "A Catalogue of the khojki MSS in the Library of the Ismaili Institue," (unpublished typescript. 1985), 1.

61. این بنای منحصر به فرد، ویژگی‌های معماری مقابر باستانی بهاء‌الدین ذکریا و شادانا شاهید را نشان می‌دهد. ن.ک.:

Kamail khan Mumtaz, Architecture in Pakistan (Singapore: concept Media. 1985), 42-43.

62. ن.ک.:

Nanji, The Nizari Ismaili Tradition, 70.

یک منبع متأخر چاپ سنگی نوشته احسان شاه و سیدمحمد ملوک شاه، تاریخ گلزارشام، (بی‌نا، بی‌تا، ص 366)، تاریخ مرگ نصیرالدین را 628 هـ/1283 م می‌داند و تاریخ مرگ شهاب‌الدین را سال 1349/750 بیان می‌کند، ص 377.

63. Nur Muhammad Shah, Sat Varani Moti ([Mumbai?]: [Mukhi Lalajibhai Devraj?] n.d.) cantos 190-97. Pir Nasir al-Din, "Hun balahari tame shaha raja," in 100 Ginanani Chopadi, vol. 2 (Mumbai: Dhi rikrieshah kalab institayut press. 1993 VS/1936), no 66; Sayyid Imam Shah, Janatpuri (n. p: n.d) v 83.

64. جوزانی، پیشین، ص 518؛ 6-1205 tr.

برنارد لوئیس احساس می‌کند این عدد زیاد است:

The Assasins, 94.

65. چنین اسنادی به طور پراکنده یافت می‌شود در: محمدرضا بن سلطان حسین خیرخواه هراتی، تصنیفات خیرخواه هراتی، تصحیح ولادیمیر ایوانف، تهران: جامعه اسماعیلی، 1961، ص 23، 39، 55، 60-61، 107_105.

66. اینها پیر صدرالدین هستند:

“Sansar sagar madhe van apana satagure noriyare,” in 100 Ginanani Chopadi. Vol. 1 (Mumbai: Dhi rikreshan kalab institayut press. 1990 VS/ 1934). No. 68: “Shahake hek man anhi sirevo”, in 102 Ginanaji: Chopadi. Vol. 4 (Mumbai: Mukhi: lalaji: bhai: deveraj: dhi: khoja: sindhi: chhapakhanun, 1968 VS [1912]), no. 48. “Juga jug shaha avatoroj dharea [a.k.a. Sen Akhado]”, in 100 Ginanani Chopadi, 2: no. 26; Ahaji Sacho tun alakh nirijan agam agochar”, in 102 Ginanaji: Chopadi, 4: no 4: “yara anot kirodie vadhaiun:, in 102 Chinanaji: Chopadi, 4: no. 29; Payalore nam Sahebajo vado lije”, in 102 Ginanaji: Chopadi, 4: no 82. “Dhan dhan ajano dadalore ame harivar payaji, “in 100 Ginanani Chopadi vol. 5 (Mumbai: Dhi rikrieshan kalab institayat press, 1989 VS / 1933), no. 29.

به این موارد ممکن است اضافه شود:

Pir Sadr al-Din, “Aj sahi mahadin bhujjo bhev” in Mahan Ismaili Sant Pir Sadaradin Rachit Ginano no sangrah 1 (Mumbai: Ismailia Association for Baharat. 1969).

که در جلد ششم مجموعه khojki ثبت نشده است ولی ممکن است در این تجدید نظر در متن گجرائی یافت شود.

67. صدها مورد از **گینان‌های** منسوب به پیر صدرالدین چه به صورت منتشر شده و چه به صورت نسخه‌های اسماعیلی یافت می‌شود. ن.ک:

Ali Sultaan Ali Asani, The Harvard collection of Ismaili literature in Indic Languages: A Descriptive Catalog and Finding Aid (Noston: G.K. Hall, 1992); Moir “A Catalogue of the khojki MSS,” and Zawahir Nooraly.” Catalogue of khojki Manuscripts in the collection t the Ismailia Association for Pakistan (draft copy)” (Karachi: Ismailia Association for Pakistan, 1971).

68. شجره نامه‌ای که به وسیله ایوانف کشف شده است، تاریخ حیات او را بین سال‌های 1290_1380 نشان می‌دهد:

“The Sect of Imama Shah in Gujrat”. Journal of Bombay Brach of the Royal Asiatic society n.s. 9 (1933): 34.

هر دو تا گلزار شمس‌ها و پیرزاده سیدصدرالدین دارگاه والا (Dargahvala)، تاریخ پیر، گجرات: انتشارات

اسلامی گجرات، 1914، 1935)، تاریخ‌های 770_650 / 1369 – 1252. این نکته جالب است که ایوانف هیچ تاریخی از منازل الاقطاب در ارتباط با این پیر بیان نمی‌کند. درباره پیر صدرالدین نگاه کنید:

Nanji, The Nizari Ismaili Tradition, 72-77.

69. این هم‌خوانی قابل توجه در پرتو نظری که در پژوهش زیر ارائه می‌شود، شایسته توجه است.

“The Ismaili ginans: Reflection on Authority and Authorship.” in *mediaeval Ismaili History and Thought*, 265-280.

هم‌چنین نگاه کنید:

Azim Nanji: *The Ginan tradition among the Nizart Ismailis: its value as a Source of their History*”, in *Actes du. XXIXe congress internationaux des Orientalistes (Paris: L’Asia theque, 1957)*, 3: 143-76.

به تمام گینان‌ها که در یک مجموع شش جلدی در Mukhi Lalajabhai Devrej منتشر شده است ارجاع داده شده است. با این وجود، مجموعه گینان‌ها معروف به *granths* برای مطالعات امروزی به کار برده نمی‌شود و در صورتی که حاوی اطلاعات با ارزشی است که باید بررسی شود. اشاره‌ای به دیلم در گینان سید امام شاه وجود دارد:

“Velo Pohoti ne ved vicharo”, in *100 Ginanani Chopadi*, 1: no. 14, v. 7.

نوشته داعی اخیر اسماعیلی، سید امام شاه، ولی این فقط یک اظهار نظر است که در عصر چهارم، امام در دیلم ظاهر شد، نه این‌که در زمان نویسنده در آنجا اقامت داشت.

گینان دیگر، سید محمد شاه:

“Sacho tun moro sanshia” in *102 Ginanani: Chopadi*, 1: no. 67, v.8.

تأکید می‌کند که امام تخت پادشاهی خود را در سرزمین دیلم مستقر کرد. با این وجود، تاریخ زندگی این سید شاه را نمی‌دانیم. این واقعیت که این نوشته به زبان سندی است به میزان زیادی، امکان وجود شخصیت‌هایی موسوم به محمد شاه را که بعد از امام شاه زندگی می‌کردند و معروفند که گینان‌ها را نوشتند غیر ممکن می‌کند؛ چون نوشته‌ها بسیار تحت تأثیر زبان گجراتی و هندوستانی هستند.

70. اصطلاح bar gur به صدرالدین به عنوان رهبر

دوازده کرور (120000000) نفر اشاره می‌کند که باید در آخرین دوره جهان نجات یابند. درباره این اعتقاد نگاه کنید:

Christopher Shackle and Zawahir Moir. *Ismaili Hymns from South Asia: An introduction to the Ginans* (London: school of Grial and African Studies, Univ, of London. 1992) 89. 169.

بخشی از این شرح، در مقاله زیر تصحیح شده است:
Virani, "The Voice of Truth," 103-31 n.82.

71. ظهیرالدین مرعشی، پیشین، ص 129.
